

توفیق الله تعالی بر جد حقیقه رسند و این راهی بیغایست
 خطرناکست و هر ساده دلی نتواند که قلم درین راه نهد
 بلکه پیری کامل محمل باید که قدمی راسخ و ذهنی فایز
 تا درین عقیقه سیر تواند کرد و شرایط و دقائق این راه
 بسیار و بی شمارست و مشایخ بنام کوار در کتابهای خود
 مطول نوشته اند و ما درین کتاب بحواله السعاده
 از هر علمی اشارتی رفقه است عوض آنکه مرد سالک سیر
 من عرف نفسه فقد عرف ربه بداند و جبر غافل
 و بی حاصل و افسرده و بطلان نشینند و بهر مقلد که
 ممکن بود سعی نماید تا خود را بشناسد **مضارع**
 تلویت بجه غایت بدان قدر که بتوانی بر این سخن
 بود از عالم امر باز آیم بعالم خلق که الاله الخلق
 و الاقر قبارک الله احسن الخالقین **میر** بنویسه
 خلق اصحاب کف **نقلت** که در زمان گذشته پادشاه کافر
 بوده و نام وی دقیانوس بود و چون جل جلاله را

ملک

ملک و مال و لشکری بوی داده بود پس چون خدای تعالی
 بر خود تشناخت و سر بکفر و طغیان بر آورد و عوی
 خدایی کردی و هر کس که خدای پرست بودی او را عفو
 کردی و قتل کردی پس شش از پندکان قوم ملازم او
 بودند و از جمله مقریان بودند و چون تعالی نور معرفت خود
 بر دل ایشان انداخته بود و از یکدیگر پنهان میکردند تا در
 پیش وی استاده بودند و دو کریه با هم او بجهت و از
 بام قصر تخت وی افتادند پس دقیانوس از ترس
 حشمت و بیفتاد و از هوش رفت پس ایشان بخنده درآمدند
 و سرهای خود می جنباشدند با هم رسیدند گفتند آخر
 تا کی ما بجهت این کافر باشیم و کسی که جنین از کوبه ترسد
 شاید که نام خدایی بر خود نهد پس هر یک گفتند حاشا که
 ما مدتیست تا این در خاطر داریم و از پند پنهان می داریم
 و مصلحت آنست که امشب این شهر بذر ویم و در جای که کسی
 ما را نبیند بعباده حق تعالی مشغول شویم و از صحبت

چون با خود ملازمان ایشان غایب شدند بودند